



بیانیه چهار پیام‌رسان ایرانی درباره ادامه فعالیت هاتگرام و تلگرام

چهار پیام‌رسانی ایرانی در بیانیه‌ای اعلام کردند، با انسداد تلگرام روزانه ۵۰۰ هزار نفر در پیام‌رسان‌های داخلی نام‌نویسی کردند که با ظهور دو نسخه غیر رسمی تلگرام جریان مهاجرت آسیب دید. این چهار پیام‌رسان ایرانی از مرکز ملی فضای مجازی خواستند، تکلیف تداوم حضور یا عدم حضور دو نسخه غیر رسمی تلگرام (هاتگرام و پلاگرام) را روشن کند.

خبر

مدرسه جهادی خواندن به روایت اساتید:

مجید استیری (داستان نویس):

فراهم شدن عدالت فرهنگی و لزوم کشف استعداد

من در دوره قبلی هم افتخار داشتم حضور داشته باشم. فکرمی‌کنم این مسأله دو جنبه کلی دارد که یک حرکتی است در جنبه حداقلی برای گسترش عدالت آموزشی و فرهنگی برای این بچه‌ها فراهم می‌شود که در تهران در مدارس نخبگی این دروس ارائه می‌شود که بچه‌های برخوردار تهران در کنار دیگر امکانات برخوردار فرهنگی هم دارد که ما در اینجا در بحث عدالت فرهنگی کمی فعالیت کنیم و لولاینکه بچه‌های این فعالیت‌ها را ادامه ندهند. در کنار این بحث کشف استعداد هم هست که بحث جدی هست که واکنش‌ها و برخوردها نشان می‌دهد که در میان این بچه‌های محروم استعدادها درخشانی پیدای می‌شود که قلم و نگاه خیلی خوبی دارند باید برایشان فرصتی اختصاصی داده شود تا رشد کنند که ان شاء الله از میان این افراد چهره‌های ادبی در آینده ظهور کنند اگر سرمایه‌گذاری‌ها در این مناطق ادامه پیدا کند. خیلی لازم است که از این فرصت استفاده کنیم برای ایجاد اعتماد به نفس در میان بچه‌ها چرا که عمری این بچه‌ها با نگاه محرومیت مواجه بودند و امروز باورش برایشان سخت است که تجربیاتی که در بشاگرد دارند می‌تواند ارزش داستانی داشته باشد. من در هر دو دوره تمرکز بر این بود که بچه‌ها القا کنم تجربه شما در بستر محرومیت ارزش بالایی دارد و نمونه‌های داخلی و خارجی هم برایشان مثال زد.

سیدحسین موسوی نیا (داستان نویس):

شگفت زده از استعدادهایم

برای دومین تجربه در بشاگرد باز هم شگفت زده شدم و هیجان انگیز بود دیدن این بچه‌ها و مواجهه آنها با چیزهایی که حس می‌کنند رسیدن به آن دور و دست نیافتنی است. در دوره قبل فکرمی‌کردم بهترین شاگردان منطقه در کلاس حضور دارند اما برآیم جالب بود که در دوره جدید یا یک گروه جدید مواجه شدم که همان خصلت‌های گروه قبلی اعم از باورمند و عزت‌نفس بالا را داشتند که خیلی ارزشمند است. من خیلی جاهای دیگر کلاس رفتم و بچه‌های در این سن و سال علایقشان خیلی غیرواقعی است اما این‌ها کاملاً با این که از فضای شهری دور هستند احساس مسؤلیت دارند و پیگیری همه مسائل کشور هستند و برایشان مهم است. اما در فضای ادبیات داستان کافی است این استعدادهای کمی کمک رشد کند. یکی دو نفر از بچه‌های اینجا کمی گل کنند اعتماد به نفس شدن در بچه دیده شود کار تمام است. نخستین نفرات که از بشاگرد به دانشگاه رفتند راه دانشگاه در منطقه هموار شد و الان این مسأله در اینجا خیلی عادی شده است. به نظرم در هنر هم همین طور است و با کمترین مسأله اعم از چاپ داستان در مجلات باعث می‌شود که هویت هنری پیدا کنند و مسیر پیشرفت برایشان هموار می‌شود. امیدوارم این گاهی آمدن دوستان شاعر و نویسنده بتواند کمی به این بچه‌ها بکند.

علی دانشور (نقاش):

به دنبال خودباوری در بچه‌ها بوم

اصلاً فکر نمی‌کردم فضای این قدر خوب و هیجان انگیز باشد. من در کلاسی قرار گرفتم که انواع بچه از ابتدایی تا پیش دانشگاهی حضور داشتند. با این که کلاس من نقاشی بود اما خیلی به نقاشی کاری نداشتم و بیشتر می‌خواستیم بچه‌ها خودشان را پیدا و باور کنند. در این مسیر هم انصافاً خیلی جلوتر از بچه‌های شهری بودند و آن سختی کار را اینجا نداشتم. کارهای خوبی از آنها گرفتم در این کلاس‌ها و این خیلی لذت خاصی به من داد. اینجا بکر است و زیبایی بکر شده را ندارد. از میان این بچه‌ها اگر امکان کار مداوم راداشته باشند، ۱۵ نفر هستند که استعداد خوبی دارند به حدی که به آنها برای تصویرگری داستان‌ها سفارش داد. یعنی در همین ۵ جلسه می‌توانند کار خوبی را ارائه دهند که همین هم باعث درآمدزایی برای آنها می‌شود. مادر موضوعاتی که مشخص می‌کردیم ابتدا با آنها صحبت می‌کردیم. سعی می‌کردم ذهنیت خودشان راداشته باشند که این مسأله باعث شد بچه‌ها جرأت جسارت و خلاقیت داشته باشند. نتیجه این شد که وقتی گفتم درخت بکشند، درخت‌هایی کشیدند که مثلاً روی شاخه‌های آن کتاب یا شیراب یا قلب بود که اینها نگاه تصویری ناب بود. ما سعی می‌کنیم حتی از راه مکتب‌های هم این راه را ادامه دهیم تا فعالیت‌های ما بترنماند و قطعاً نقاشی بچه‌های بشاگرد در شماره‌های آینده کیهان بچه‌ها منتشر خواهد شد.



همراهی خبرنگار «صبح نو»
با اردوی جهادی نویسندگان و شاعران در بشاگرد

اینجا چراغی روشن است

ظاهراً تصویر ذهنی همه از بشاگرد در همین چند ساعت اولیه شکسته است.

روایت اول: چرا روایت‌ها از بشاگرد این قدر ناقص است؟

سه شنبه ساعت ۸ بعد از صبحانه نویسندگان و شاعران و دو نقاش همراه گروه آماده می‌شوند که به سر کلاس بروند. من هم به مدرسه دخترانه فاطمه زهرا می‌روم. برای نخستین حضور کلاس معلمان را انتخاب می‌کنم. موضوع درس هم درست خوانی است که سوزنا جوکار قرار است درباره آن صحبت کند. کلاس در اتاق مدیر برپا شده است و من که تازه جاگیر شده‌ام سری می‌چرخانم تا ببینم فضا چگونه است.

بر دیواری که اسامی مدیر و معاون و الباقی سمت‌ها زده شده تحصیلات معلم‌ها را هم نوشته‌اند که از میان ۹ نفر هشت تای آنها لیسانس و یکی دیگر فوق لیسانس زبان انگلیسی دارد و همگی بومی و اهل منطقه بشاگرد هستند. قبلاً هم در همین مدارس شبانه‌روزی درس خوانده و آموخته شدند.

قصه که استاد درباره درست خوانی صحبت می‌کرد و بعد از معلم‌ها نظر می‌خواست اما کلاس به دلخواه استاد پیش نمی‌رفت چرا که برخی از معلمان حرف‌های دیگری هم داشتند و دوست داشتند درباره آن حرف بزنند و خب این اتفاقی خوبی بود و استاد هم معنی ایجاد نمی‌کرد. خانم حیدری از کتابی

گفت که خوانده و تلاش کرده بر آن نقدی بنویسد و موفق نشده. چه کتابی؟ اشارات که جلوتر می‌رود مشخص می‌شود نظر آنها منحصر درباره دو کتابی است که درباره بشاگرد نوشته شده که باعث شده خانم حیدری چند شب حتی گریه کند بعد از خواندن آن و اینکه به رقم صحت بسیاری از مطالب آن مطالب کذب هم زیاد دارد درباره بشاگرد. البته مشخص نمی‌شود دقیقاً با کدام

یک از دو کتاب نقد دارد ولی حرف اصلی‌اش این است چرا تصویر خوبی از بشاگرد در رسانه‌ها نداریم و هر کسی می‌آید سراغ بدترین نقطه منطقه از نظر محرومیت می‌رود و چند تصویر ترحم برانگیز می‌گیرد و می‌رود؟ چرا کسی پیشرفت‌ها را منعکس نمی‌کند؟ در نهایت می‌گوید که فقیر بودن ما را اذیت نمی‌کند این که فکر می‌کنند ما فرهنگ نداریم باعث اذیت ماست. خانم حیدری

نشان می‌دهد که هم کتابخوان است هم سرزبان دارد و هم دلش برای بشاگرد می‌تپد، با حرارت صحبت می‌کند و تعصب. البته این حرف‌ها مخالف هم دارد. یکی از معلم‌ها می‌گوید اگر رسانه‌ها فقر و محرومیت را نشان نمی‌دادند که بشاگرد در وضع فعلی خودش نبود هر چند اغراق هم می‌کنند اما اگر نگویند دیگر

کمکی به اینجا نمی‌رسد.

فقط در بخش کودکان جنب و جوش بیشتر از و تعدادی از کودکان با مربی‌شان مشغول فعالیت هستند. استاد علی دانشور که تخصص‌اش نقاشی است از همان ابتدا به جمع کودکان می‌رود من هم سری به قفسه‌های کتاب می‌زنم. قفسه‌ها دسته‌بندی شده و کتاب‌ها در بخش‌های مختلف قرار دارد. در بخش ادبیات مهم‌ترین و بهترین آثار کلاسیک جهان به چشم می‌خورد و کتابخانه از این نظر غنی است اما در بخش ادبیات معاصر هنوز خیلی از مهم‌ترین کتاب‌ها وجود ندارد با این که آثاری زیادی در آن هست. در بخش تاریخ و جغرافیا که کتاب‌های دفاع مقدس ذیل آن است به نظر مهم‌ترین و عمومی‌ترین آثاری که در سال‌های قبل شهرت پیدا کرده‌اند در اینجا هم هست.

بالاخره از میناب به سمت بشاگرد حرکت می‌کنیم. وارد مسیر اصلی که می‌شویم به سمت بشاگرد. تقریباً به ابتدای منطقه بشاگرد می‌رسیم که یکی از دوستان مؤسسه صهبا که همراه گروه است درباره بشاگرد و مختصات منطقه‌ای آن توضیح می‌دهد و البته به سؤالات بی‌شمار اعضای گروه. یکی از مهم‌ترین مسائل در منطقه خشک و کوهستانی بشاگرد راه‌های ارتباطی است که اکنون تا هفت کیومتری خمینی شهر آسفالت است و بقیه راه‌ها خاکی است اما همین که راه تا مرکز بشاگرد آسفالت است باعث تسهیل بسیاری از امور شده است. روح حاج عبدالله‌والی شاد که قدم به قدم بشاگرد یاد او می‌کند.

شاید تصور کنید که ارتباطات در این منطقه چگونه است. طبق مشاهدات نگارنده تلفن همراه در ۹۰ درصد منطقه بشاگرد دارای آنتن است و اینترنت هم تا شهر سردشت بشاگرد دارای خدمات خوبی است. البته در خمینی شهر در هنگامی که جمعیت کمتر باشد اینترنت ناچیزی جاری می‌شود

بالاخره بعد از گذشتن از سندرک و توقف کوتاه در کتابخانه آنجا خوردن انبه مینایی بعد از حدود ده ساعت به خمینی شهر مرکز آموزشی و اداری منطقه بشاگرد می‌رسیم. از راه اصلی به سمت خمینی شهر هفت کیلومتر جاده خاکی است. خمینی شهر در نگاه اول مرکزی است که حاج عبدالله‌والی بنا نهاد تا در بشاگرد مرکزیت داشته باشد و اینک دارای مدرسه شبانه‌روزی دخترانه پسرانه، حوزه علمیه خواهران و برادران تا سطح هفت و سالن ورزشی است و مسجدی بزرگ هم در میانه روستای درخشد.

در بدو ورود با پلومرغ دوستان کمیته‌امداد پذیرایی می‌شویم و بعد از استراحتی مختصر گده‌های اولیه شکل می‌گیرد. حامد محقق و علی داداشی که دوره قبل هم حضور داشتند از تجربیات خود می‌گفتند و اساتید جدید هم داشتند برنامه‌های روزهای آتی خود را مرور می‌کردند.

گزارش مصطفی وثوق‌کیا

گروهی از نویسندگان و شاعران برای دومین مرتبه به بشاگرد رفتند تا با دانش‌آموزان آن منطقه درباره شعر و داستان و نقاشی و خبر صحبت کنند. کلاس‌هایی که شاید بتواند استعدادی در این منطقه دورافتاده کشف کند. در دوره‌ای که «مدرسه جهادی خواندن» نام گرفت به همت نهاد کتابخانه‌های عمومی کشور ۱۲۵ کلاس داستان و شعر و نقاشی در سه روز برقرار شد.

روایت صفر: شکست تصویر ذهنی از بشاگرد

هر چه را از بشاگرد شنیدید کنار بگذارید. شاید تا پیش از این فکر می‌کردید که که بشاگرد طبق آنچه شنیدید و گفتند منطقه‌ای باشد که در فقر و محرومیت مطلق باشد و گویا مردم در بدویتی زندگی می‌کنند که نیازمند ترحم هستند اما همه اینها شنیده است و تا پایت را به منطقه می‌گذاری گویا تمام باورهای ذهنی‌ات فرو می‌ریزد. ظاهراً کارکرد رسانه در انتقال پیام از بشاگرد در ارائه محرومیت‌ها و کم‌برخوردار از امکانات خلاصه شده است و همه این‌ها تصویر ذهنی مردم ایران را ساخته است که بشاگرد جایی عجیب و غریب است که نیست.

ساعت ۸ صبح روز ۲۵ تیرماه وقتی گروه نویسندگان و شاعران وارد بندرعباس شدند تا بدون فوت وقت با دو دستگاه مینی‌بوس کولردار به سمت بشاگرد بروند همان اول صبح گرما و شرجی بودن هوا سیلی اول را می‌زند تا نشان دهد کسی در تیرماه به این منطقه می‌آید نباید انتظار هوایی دیگر را داشته باشد. مینی‌بوس‌ها بلافاصله به سمت مقصد اول که شهر میناب است حرکت می‌کنند و حتی صبحانه را در ماشین تقسیم می‌کنند تا برنامه به موقع اجرا شود. مسیر ۸۵ کیلومتری تا میناب صرف تماشای مناطق بیابانی اطراف و دیدن گله‌های بزرگ شتر و توضیحات یکی از همراهان درباره شرایط منطقه و البته بحث‌های دوستانه همراهان درباره سوز و روز فرهنگی درباره مجادله یکی از نویسندگان با مدیر یک نهاد فرهنگی می‌گذرد و حدود ساعت ۱۰ صبح به میناب می‌رسیم. میزبان ما در این شهر کتابخانه عمومی شهر است. هوای میناب هم دست کمی از بندرعباس ندارد به همان گرمی و رطوبت بالا.

کتابخانه میناب در کنار خیابان واقع شده است و وقتی ما وارد می‌شویم خیلی شلوغ نیست.



کتاب «کابوس در بیداری» درباره حج خونین سال ۶۶ منتشر شد
کتاب کابوس در بیداری روایتی مستند از حج خونین سال ۶۶ که با تکیه بر اسناد و خاطرات شاهدان عینی توسط آقای جواد موگویی (نویسنده کتاب آخرین نخست وزیر) و خانم هانیه سادات حسینی زاده تدوین شده توسط نشر شهید کاظمی منتشر شد.

کتاب و ادبیات

خبر

روایت تصویر

مدرسه جهادی خواندن در بشارگرد



برداشتیم این بود که کلاس خشکی است به جهت گفتن مسائلی چون عروض و قافیه و اوزان فارسی اما اردستانی شیوه معلمی اش خوب بود و جالب، ساده می کرد مطالب را برای فهم بهتر. هر چه مثال ساده تر می شد درک دانش آموزان هم بهتر می شد. نشاط کلاس هم بیشتری می شد دانش آموزان وقتی مطالب را می فهمیدند حس خوبی از خود بروز می دادند تا استاد هم ذوق کند که دانش آموزانش در درک مطلب درجه بالایی دارند.

اردستانی شعر هم می خواند و وزن ها را توضیح می دهد. دانش آموزان سریع وزن ها را تشخیص می دهند تا یک بار یکلاز استاد بگیرند اما دو نفر هستند که استاد آنها را آینده دار می داند. مریم و محدثه این قدر سریع مطالب را می گیرند که ذوق استاد دوچندان می شود.

مریم در کلاس فعال است و پرسشها را مطرح می کند در جلو کلاس نشسته تا وقتی موضوعی گره بخورد وارد میدان شود و مسأله را حل کند. چند بار که این مسأله تکرار می شود اردستانی او را معلم آینده این بچه ها می خواند.

هر چند مباحث کلاس شاید خشک باشد اما این قدر کلاس گرم است که گذر وقت هم حس نمی شود. همه کلاس ها تمام شده اما اردستانی همچنان ادامه می دهد و دانش آموزان هم ذوق ادامه اش را دارند. حتی در پایان کلاس هم چند نفری می ایستند تا با استاد صحبت کنند.

روایت آخر: بشارگردی ها باید بشارگرد را بسازند

کلاس های عصرگاهی هم به پایان رسیده اما دانش آموزان که شنیده اند پنجشنبه کلاس ها تعطیل است، دلخور هستند اما دوست دارند چند نفر خاص بمانند تا برایشان کلاس برقرار کنند. از استیبری قبلاً شنیدیم که در برنامه روز پنجشنبه روستاگردی شرکت نمی کند تا کلاس ها را ادامه دهد. حامد محقق هم قرار است پنجشنبه بماند.

به بچه ها که می گویم خیلی ذوق می کنند ظاهراً استیبری و محقق و اردستانی در بین دانش آموزان محبوبیت خوبی کسب کرده اند. از کلاس های نقاشی هم استقبال خوبی شده و استاد علی دانشور هم ترجیح می دهد که روز پنجشنبه را پیش دانش آموزان بماند. البته این استقبال از سوی دختران بود و پسرها ترجیح دادند که از تعطیلی روز پنجشنبه به خوبی استفاده کنند.

روز آخری که در مسیر برگشت هستم از محمد کریمی که می خواهد مرا به بندرعباس برساند می پرسم که چند فرزند دارد و می شنوم که چهار دختر دارد که در مدرسه شبانه روزی خمینی شهر درس می خوانند.

او می گوید که دخترانش می خواهند به دانشگاه بروند و هر چند هزینه هایشان برایش سنگین است اما او حاضر است که سختی را تحمل کند تا فرزندانش تحصیل کنند. او می گوید بشارگردی ها باید بشارگرد را بسازند والا کمک ها موقتی است و ممکن است روزی تمام شود

داستانی علمی تخیلی می خواند درباره برخورد ستارگان و زمین. همزمان که این پسر داستانش را می خواند سه نفر دیگر سرشان تو داستان او بود. این داستان جالبی بود. هم سوژه و نوشتن داستان باعث می شود که استاد از بچه ها بخواهد او را تشویق کند.

شیروانی داوطلب بعدی را می خواهد. یکی هست که رویش نشده بگوید اما کنار دستی اش لو می دهد به استاد اما خب کمرویی کار دستش می دهد و آخر سر هم خودش نمی خواند بلکه استاد داستان او را می خواند. کلاس با تأکید استاد بر خواندن و خواندن و خواندن تمام می شود.

روایت چهارم: داعی که نصفه مستجاب شد

کلاس بعدی را هم از پسرها انتخاب می کنم. هنوز استاد نیامده و خب همه تو سر کله هم می زنند. یکی که بعداً می فهمم اسمش رضا کریمی است با تیشرت قرمز سردسته شلوغ کن هاست.

اول که می روم فکرمی کند استادم و ساکت می شوند اما وقتی خیالشان راحت می شود که خبری نیست باز می گردند سر حال قبلی. همین رضا کریمی دعا می کند که کاش استاد ۵۰ دقیقه دیر بیاید اما خب خدا همه این ۵۰ دقیقه را مستجاب نمی کند و استاد فقط ۲۵ دقیقه تأخیر دارد چرا که کلاس قبلی طول کشیده است.

قبل از این که استاد بیاید باهاشون حرف می زنم. همگی از روستاهای اطراف هستند که برخی شان سه ساعت با خمینی شهر فاصله دارد و طبعاً وسیله نقلیه هم موتورسیکلت است که فراوان است در بشارگرد. از مدرسه شان هم راضی هستند. تا می خواهم همان سؤال کلیشه ای را که دوست دارید چه کاره شوید پیرسم استاد سر می رسد و نمی شود.

سید حسین موسوی نیا (که من تا آخر سفر او را موسویان صدا کردم) قرار است برای بچه ها بگوید اصلاً چرا باید بنویسند. در بدو ورود چند نفری می خواهند بروند آب بخورند که استاد می گوید هر کسی خواست برود آب بخورد و خب تقریباً همه کلاس می روند آب بخورند! وقتی که برمی گردند سر کلاس مباحث قبلی را تکرار می کند اما کلاس کمی شلوغ است. همان رضا کریمی با یکی دو نفر دیگر شیطنتهایی می کنند حتی سربه سراسر استاد هم می گذارد، استاد هم دل به دلش می دهد تا خوش باشد.

شیطنتهای اینها تاجایی پیش می رود که لیست کلاس را بر کرده اند از اسامی فک و فامیل و رفیق هایشان. خلاصه وضعیتی شده که حتی موسوی نیا جدی را هم به خنده انداخت.

روایت پنجم: معلم آینده را ببیند کن

کلاس بعدی را می روم سر کلاس دختران که مبین اردستانی می خواهد درباره چگونه شعر نوشتن صحبت کند. کلاس های دختران ظاهراً آورده بیشتری هم برای دانش آموزان دارد، هم اساتید فکر می کنند بهتر مطالبشان درک می شود.

حرف آخر استاد این است که شما باید تصویر ذهنی مردم ایران از بشارگرد را عوض کنید. شماها که شهر فتید و دانشگاه رفته اید یا می روید از ابزار تکنولوژی و دیگر مسائل استفاده کنید تا مردم بدانند بشارگرد جدید کجاست و چه شده است؟

روایت دوم: داستان خودت را بنویس

کلاس بعدی را می روم داستان نویسی دختران که مجید استیبری معلمشان است. کمی دیر می رسم البته و استاد وسط بحث است. دارد درباره قسه نوشتن صحبت می کند. از اهمیت نوشتن وقایع روزانه برای خود، این که اگر هر روز خود را مجبور کنید یادداشت روزانه بنویسید برکتی دارد. درباره خلوت و انگیزه و حس نوشتن حرف می زند.

از چیزهای عادی می گوید که می شود از آنها خلق داستان کرد. مثال می زند تا بچه ها بدانند چقدر مسائل عادی وجود دارد که می شود درباره اش حرف زد و نوشت. کلاس داستان حدود بیست نفر دانش آموز دختر دارد هم از راهنمایی هم از دبیرستان. اوایل خیلی فعال نیستند.

تک و توک حرف می زند اما هر چه کلاس پیش رود یخها هم آب می شود استاد هم همراهی می کند می خواهد همه در بحث مشارکت کنند. حالا کلاس فعال شده است هر چند چند دختر در گوشه و کنار کز کرده و فقط تماشا می کنند اما پویایی دانش آموزان استاد را هم به شوق آورده پس تصمیم می گیرد از خاطره هایی که در دوره قبلی نوشته شده یکی را بخواند.

خاطره که شروع می شود ذوق استاد هم بیشتر می شود. از توصیف ها و فضا سازی هایی که انجام شده از روان نوشتن از انتخاب سوژه و موضع بگو و جالب و خلاصه که استیبری سر حال آمده. اسم دانش آموز را که می خواند ظاهراً سر کلاس دیگری است می فرستد صدایش کنند.

داخل که می آید همان ابتدا تشویق می شود و از او می خواهد همین خاطره را تبدیل به داستان کند. دختر می رود اما بعد از استیبری می شنوم که دختر بعداً گفته که دیگر نمی داند با این خاطره چه کند.

روایت سوم: از شاه عباس تا آن سوی کره زمین

انتخاب بعدی من کلاس پسر هاست. بالاخره باید بروم آنها را هم بنیم البته این دوره فقط راهنمایی ها آمدند و دبیرستانی ها ظاهراً برنامه شان به این دوره نمی خورد. علی شیروانی سر این کلاس رفته تا به پسرها بگوید چه طور برای داستان شان سوژه یابی کنند. ظاهراً از کلاس قبل سرمشق را داده و حالا باید دانش آموزان داستان هایشان را بخوانند. دو نفر داوطلب می شوند.

یکی شروع می کند به خواندن. داستانی نوشته تاریخی درباره شاه عباس صفوی و شیخ بهایی. لحن را هم حماسی کرده که به آن دوره تاریخی خاص بخورد. داستان جالبی بود برای پسری در این سن. این که فکرتش تا کجا رسیده است هم خوب است. دیگری